



بررسی نمادها در اشعار محمد علی شمس الدین

د. اکرم روشنفکر(*)

ناهید جمشیدی(**)

تاریخ دریافت: ۲۰۲۳/۷/۱

تاریخ پذیرش: ۲۰۲۳/۱۰/۵

چکیده

نماد از نظر لغوی به معنای اظهار و بیان نمودن است. نمادها امروزه، در ادبیات اهمیت ویژه‌ای یافته و انواع گوناگونی دارند. استفاده از نماد در شعر به شاعر فرصت می‌دهد تا آن چه را که از دیده دیگران پنهان مانده، هوشمندانه از درون پدیده‌ها بیرون کشیده و به آن لباس رمز و سمبل بپوشاند. نماد در ادبیات معاصر عربی نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند و واژگان نمادین بویژه کاربرد وسیعی در اشعار شاعران فلسطینی و لبنانی یافته‌اند و آنان تحت تأثیر بحران‌های سیاسی و اجتماعی سرزمین اشغالی و تجاوزات رژیم صهیونیستی به بیان نمادین رنج‌ها و رویارویی‌ها پرداخته‌اند. محمدعلی شمس الدین از جمله شاعران لبنانی است که به نسل سوم شاعران دهه هفتاد که به شاعران «جنوب» معروف‌اند، تعلق دارد. شعر او سرشار

(*) استادیار دانشگاه گیلان، ایران، (نویسنده مسئول) Saneh210@yahoo.com

(**) دانشجوی دکتری دانشگاه شهید مدنی، ایران.

از نمادهای دینی، تاریخی، صوفی و غربی است و شاعر با استفاده از آن‌ها به بیان سیمای جامعه و سرزمینش که درگیر جنگ بوده، می‌پردازد و مرگ و ویرانی‌ای را که رژیم صهیونیستی در لبنان ایجاد نمود، ترسیم می‌نماید. افزون بر آن که وی با استفاده از نمادهای دینی، مردم را به پایداری و استقامت تا پیروزی دعوت می‌کند. این پژوهش در صدد است تا به روش توصیفی - تحلیلی، به بررسی نمادها در اشعار محمدعلی شمس‌الدین که در دو مجلد به چاپ رسیده، بپردازد. مهم‌ترین نتیجه پژوهش کاربرد فنی انواع نماد در شعر شمس‌الدین و امتیاز ویژه اشعار وی در بهره‌مندی از نمادهای شیعی است.

واژگان کلیدی: نماد، شاعران جنوب، محمدعلی شمس‌الدین.

مقدمه

نماد را می‌توان با بلوری مقایسه کرد که نورهای مختلف را به تناسب تراش‌هایش می‌گیرد و از خود عبور می‌دهد (شوالیه و برگران، ۱۳۸۸: ۳۸). هدف از کاربرد نماد در شعر آفرینش بافتی مبهم و ژرف به منظور تأثیر بر مخاطب و شرکت دادن او برای دریافت معنای شعر است. چنان که نیما می‌گوید: «آن چه عمق دارد، دارای باطن است. باطن شعر شما نباید در بار اول بدست آید... نمادها شعر را عمیق می‌کنند و خواننده خود را در برابر عظمتی شایان درنگ می‌یابد» (یوشیج، ۱۳۶۸: ص ۱۳۳) نمادها باعث حرکت شعر از تک معنایی به سوی چند معنایی و واداشتن خواننده و مخاطب به درنگ و تأمل در معنا و مفهوم شعر می‌گردند. از این رو نماد ابزاری در دست شاعراست تا برای جایگزین کردن یک مفهوم به جای مفهومی دیگر از آن استفاده کند و هنگامی که لازم باشد، مفهومی رازگونه را بیان کند.

محمدعلی شمس‌الدین یکی از چهره‌های بارز شعر معاصر لبنان است. او در شعر خویش به قضایای گوناگون فکری، اجتماعی و تاریخی می‌پردازد و به مدد زبان نمادین از فتوحات و شکست‌های مسلمانان قرن‌های گذشته و رنج و گرفتاری انسان

معاصر، جنگ داخلی لبنان، تجاوز رژیم صهیونیستی و ظلم و ستمی که بر مردم سرزمینش رفته، سخن می‌گوید. توجه ویژه شاعر به تاریخ کربلاء و شخصیت‌های شیعی شعر او را از همتایانش متمایز کرده و به کربلاء کارکردی نمادین می‌بخشد. پرسش مقاله در خصوص روش ایفاد نمادهای مشترک و متمایز اشعار محمدعلی شمس الدین و کارکرد آن‌هاست و روش کار پژوهش توصیفی - تحلیلی است.

۱- پیشینه پژوهش

در بیان پیشینه پژوهش می‌توان از پایان نامه دکتری با عنوان «بررسی تطبیقی شعر مقاومت محمدعلی شمس الدین و قیصر امین‌پور» نام برد که در ۱۳۹۲ش توسط خانم لیلا رکن‌آبادی نوشته شده است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد، محمدعلی شمس الدین و قیصر امین‌پور اشعاری با معنا و پیام مشابه در زمینه مقاومت، با موضوعات وطن، طبیعت و ارزش‌های اعتقادی و فرهنگی سروده‌اند. با آن که هر دو شاعر دارای اشعاری با محتوا و ویژگی‌های مقاومت می‌باشند؛ اما شمس الدین با بکارگیری رموزها و نمادهای پیچیده در اشعار خود، تمایز آشکاری را با اشعار امین‌پور که با زبانی نسبتاً صریح به مبارزه و مقاومت مردم پرداخته، ایجاد نموده است.

افزون بر آن مقاله‌ای با عنوان «بررسی سه مؤلفه سوررئالیسم در شعر محمدعلی شمس الدین» از فهیمه میرزائی جابری، سردار اصلانی و دیگران در ۱۳۹۸ش توسط مجله ادب عربی دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که با بررسی شناسه‌های سوررئالیسم در شعر محمدعلی شمس الدین می‌توان دریافت که سه مؤلفه «نگارش خودکار» و «جنون» و «رؤیا» در اشعار این شاعر نمود درخور توجهی دارد.

مقاله‌ای دیگر با عنوان «نظرة الى فكرة المقاومة في شعر الشعراء اللبناني و الايراني (محمدعلی شمس الدین و علی معلم الدامغانی) از لیلا زرشکن عابد

در ۱۴۰۰ش توسط مجله الدراسات الادبية لبنان به چاپ رسیده است. نتیجه این پژوهش نشان می دهد که شمس الدین و دامغانی در شعر پایداری از موضوعات و مفاهیم مشابه اعم از امید به آینده، ایستادگی، میهن پرستی و... سخن گفته اند. استاد علی مهدی زیتون که پژوهشگر اشعار شمس الدین است نیز کتابی با عنوان «لغة محمد علی شمس الدین الشعرية» تألیف کرده، همین نویسنده صفحاتی را از کتاب دیگرش با عنوان «النص الشعري المقاوم فی لبنان» به تحلیل سروده «فتی الرمان» شمس الدین اختصاص داده است. با این حال مقاله حاضر نخستین پژوهش در بیان نمادهای شعری محمدعلی شمس الدین به شمار می آید.

۲- تعریف نماد و انواع آن

نماد با ضمه، فتحه و یا کسره نون به معنای نمود، نماینده، ظاهرکننده، نشانه، علامتی حاوی معنایی خاص و سمبل (symbol) است (دهخدا، ۱۳۸۵ش، ج ۲: ۳۰۳۸). آن عبارت است از آن چه که نماینده چیزی باشد. نماینده بودنش به علت شباهت دقیق میان دو چیز نیست؛ بلکه از طریق اشاره ای مبهم و یا به سبب رابطه ای اتفاقی و قراردادی است (زارع برمی، ۱۳۸۹ش: ص ۴۴).

واژه «رمز» در زبان عربی معادل واژه نماد و سمبل است. رمز انسان را در فهم مثال یاری می کند (حمدان، ۱۹۸۱م: ص ۲۳). «نماد» از نظر ادبی نحوه خاص بیان و توضیح درباره چیزی است که در سایه تداعی معانی، مفهومی بیشتر، یا اصولاً مفهومی دیگر را می رساند. به عبارت دیگر، نماد کاربرد آگاهانه واژه یا عبارت، در غیر معنای خاصش است. این کار نه از راه مشابهت و قیاس؛ بلکه از طریق اشاره یا دلالت حاصل می گردد. با استفاده از نماد باوری که ممکن است ظاهری یک نواخت و تکراری داشته باشد، می تواند به نظری تازه با بار معنایی بسیار مؤثر و زنده تبدیل شود (احمد، ۱۹۸۴م: ص ۳۳۰).

نمادها در نخستین دسته بندی به دو گروه نمادهای عام و خاص تقسیم می شوند.

مقصود از نمادهای عام نمادهایی هستند که عموماً در فرهنگ هر جامعه وجود دارند و معنای آن‌ها تقریباً برای اکثر اهل آن فرهنگ شناخته شده‌اند. نمادهای خاص نمادهایی هستند که از روی آگاهی و هوشیاری یا به طور ناخودآگاه در اثر هنرمندی به کار می‌رود و بیان آن‌ها تنها با تفسیر و تحلیل زندگی هنرمند و آثار وی ممکن می‌شود (جابر، ۱۳۷۰ش: ص ۸۷).

دومین دسته بندی نمادها بر اساس پیام آنان است. البته این تقسیم‌بندی و جداسازی آن‌ها را در طول یکدیگر قرار نمی‌دهد؛ بلکه برای شناسایی بهتر نمادها انجام می‌شود. آن تقسیمات عبارتند از:

نمادهای طبیعی: آن‌ها مرتبط به عناصر طبیعی مثل باران، ستاره و سایر عناصرند (حمود، ۱۹۸۶م: ص ۱۲۹). منظور از نمادها یا سمبل‌های طبیعی عبور از واژه‌ای به واژه‌ای دیگر است که با تجربه‌ای مشخص و یا حالت روانی و آگاهانه یا ناخودآگاه ارتباط دارد. این ارتباط جدا از چارچوب‌های دلالت‌های لغوی یک واژه نیست و از آن‌جا که نماد و رمز چیزی با ذات و طبیعت آن همراه است. لذا اگر به گونه‌ای باشد که توجه را جلب کند، می‌توان گفت غرض حاصل شده و نماد بر اصل و ذات دلالت کرده است (برغل، ۱۹۹۶م: ص ۱۳۵).

نمادهای اماکن: مکان‌هایی که دارای معنای شعری خاص هستند مثل، دنشوی، جیکور، پورت سعید و کربلا (حمود ۱۹۸۶م: ص ۱۲۹).

نمادهای مردمی: منظور از این اصطلاح نمادهایی هستند که شاعران آن‌ها را از داستان‌های مردمی اقتباس می‌کنند. شاید مهم‌ترین منبع میراث عربی در این زمینه «هزارو یک شب» باشد که نماد «سندباد» از آن گرفته شده و در شعر معاصر بکار گرفته شده است (عرب، ۱۳۸۳ش: ص ۷۰).

نمادهای تاریخی: شاعر در شعر خود از شخصیت‌های تاریخی مانند حلاج و ... به عنوان نماد استفاده می‌کند.

نمادهای دینی: منظور نمادهایی هستند که در کتب آسمانی آمده‌اند. مانند

حضرت نوح عليه السلام و حضرت آدم عليه السلام ... (ضاوی، ۱۳۸۴ش: ص ۲۹). در رمز دینی از ارتباط میان اشاره و مشارالیه سخن به میان می آید. پس رمزهای دینی جزئی از عالم انسانی اند و ذات انسان نقش بارزی در غنای این رمزها و تعمیق آن ها بازی می کند (عبودشرد، ۱۹۸۷م: ص ۱۴۷).

۳- رابطه نماد با اسطوره

نماد نقد حال اسطوره است و داده های محسوس و عینی و پراکنده را به بطن و زادگاه آن ها باز می گرداند و موجب می شود که آن داده ها مانند آغاز ظهورشان به هم وصل شوند (زارع برمی: ص ۳۶). نمادها رویدادهای اسطوره ای را از تک مخاطبی و زمانی و مکانی نمودن دور می کنند و با تأثیر بر ناخودآگاه مخاطب باعث می شوند که اسطوره از حالت مصداقی به مفهومی و از جزئی به کلی و از زمانی و مکانی به فرازمانی و فرامکانی تبدیل شود. از این رو بقای اسطوره ها در زبان نمادین آن هاست (قبادی، ۱۳۸۶ش: ص ۱۱۶).

۴- نماد ادبی

نماد ادبی صورت های گوناگونی دارد که عبارتند از:

الف- رمزی که در کاری محدود مانند تصویر بر تمام ترکیب ادبی سایه می افکند. مانند باران در «آنشوده المطر» بدر شاکر السیاب.

ب- رمزی که گاهی در اثر ادیبی آشکار می شود و در کارهای مختلفش پیشرفت کرده تا این که اهمیت خاصی پیدا می کند. مانند «الحدیقه» یا «موسیقی» در کارهای جبران خلیل جبران .

ج- رمزی که از شاعری به شاعر دیگر انتقال پیدا می کند و در سیاق های مختلف، زندگی جدیدی پیدا می کند. مانند کاربرد نمادهای متون تاریخی.

د- رمزی که وظیفه اش را در چارچوب فرهنگ عمومی ایفا می کند. مانند رمزهای

بزرگ دینی.

و- رمزهایی که در فرهنگ‌های مختلف رد و بدل می‌شوند. ولی میان آن‌ها پیوند تاریخی که ارزش همه آن‌ها را حفظ کند، وجود ندارد و تمام رمزهای مثالی و مخصوصاً رمزهای طبیعی مثل ماه و آب و ... از این جمله اند (فضل، ۱۹۹۸م: ص ۳۱۲).

۵- معرفی شاعر

محمدعلی شمس‌الدین در ۱۹۴۲م در روستای «بیت یاحون» در جنوب لبنان ولادت یافت و دوران کودکی و نوجوانی‌اش را در آن روستا گذراند. جد پدری او شیخ روستا و امام جماعت ساکنان آن بود. وی صدای خوبی داشت و در ایام سوگواری و محرم با خواندن نوحه‌های حزن‌انگیز در جمع روستائیان حضور می‌یافت و محمدعلی نوجوان نیز آن‌ها را به خاطر می‌سپرد و همان سروده‌ها نخستین راه آشنایی شاعر با اشعار مذهبی و میراث فرهنگی شیعیان جنوب لبنان گردید. شمس‌الدین به نسل سوم شاعران معاصر که در دهه ۱۹۷۰م پدیدار شدند، تعلق دارد. او در گروه شاعرانی قرار دارد که به «شاعران جنوب» معروف گشتند. مهم‌ترین علامت شعر شاعران جنوب برخورداری از احساس شیعی و مضامین پایداری است که شعر وی نیز از آن بهره‌مند است.

۶- ویژگی‌های اشعار شمس‌الدین

سروده‌های شمس‌الدین از شناخت ژرف شاعر برخوردار است. از آن‌جا که وی منزلت خبرویت و آگاهی را به شعر خویش بخشیده و می‌گوید: «اری صوتی/ کالهدهد یصعد فی معراج الرب/ و یدخل فی رحم الاکوان» (شمس‌الدین، ۲۰۰۹م: ج ۱، ص ۲۹). به نظر می‌رسد او خود را در مقام آگاهی دادن به جامعه مانند هدهد سلیمان نبی دانسته است (زیتون، ۱۹۹۶م: ص ۱۳). او هر چند هدهد خوش‌خبر

خویش را به سرزمین دور می فرستد و آواره صحراها می گرداند تا خبر بازگیرد، با این حال آگاهی اش را کافی نمی شمرد و از ادعای «أحطت بما لم تحط به / النمل: ۲۲» صرف نظر کرده، می گوید: «يُطَأُّ الْهَدَّهْدُ أزمانا لا يعرفها / يَطَأُّ الْهَدَّهْدُ أَرْضًا لِلْمِيعَادِ ولا يَأْتِي / يَطَأُّ الْهَدَّهْدُ حَزْنَ كَالصَّحْرَاءِ» (شمس الدین، ۲۰۰۹م: ج ۱، ص ۱۹۷).

شمس الدین نه تنها از عدم تکافؤ علمی هدهد یاد کرده؛ بلکه در مکان دیگر حتی از مرگ هدهد خبر می دهد تا به پایان پذیری خبرویت خلائق اشاره کند. چنان که می گوید: «خذ / ريشة هدهدك المسبل / فب تابوت يديك / فالهدهد مات / و تناثر لحم فتاك على طرقات» (همان، ص ۵۰۱).

۱-۶- طبیعت‌گرایی

سراسر دیوان شمس الدین لبریز از نام های عناصر طبیعی است که شاعر برای ایفاد سخن از آن ها یاد کرده است. او از دریا و ستارگان و خورشید و ماه؛ پرندگان و درخت و آسمان و باد سخن گفته و رنگ ها؛ گل ها و ماهی دریا را از یاد نمی برد. او با درک شرایط دشوارش در سرزمینی که طعمه شرارت شده از ستارگان آسمان شاهدانی می سازد و حکم خویش را از حکمتی آسمانی گرفته و بر سپیدی اوراق دفترش صادر کرده، می گوید:

«أعلى الممالك ما يشاد على الزهور / لا السيف: هذي حکمتي / منقوشه فوق السحاب / وفوق سارية الأثير / ونظرت نحو سمائها الزرقاء / فاحتشدت نسوري / في الجو / قال الله حين رأى مفاتها / تعال و خذ إليك فمي / وإليك نوري / ... كي نغيّر ما تقادم في الزمان وفي الدهور / من هذه الأرض التي هرمت / وزاحمت الكلاب على القبور / وجلست أكتب والنجوم شواهد حولي ومملکتی سطوري» (شمس الدین، ۲۰۰۹م: ج ۲، ص ۲۰۵).

شاعر در سروده ای دیگر از شرارتی که بسان کابوس بر زندگی مردم چنگ انداخته، سخن می گوید و غرش رعد آسای آوای نیاکان را نویدبخش زندگی می شمرد

و در پس آن، کسانی را می‌جوید که سایه‌های شوم شرارت را کنار زنند و طلوع آفتاب را به ارمغان آورند تا کوی و برزن زندگی از سر گیرد. از همین رو می‌گوید:

«إنه الرعد/ يطرق باب الحياة/ أم/ هو الصوت لأسلافنا؟/ كل ما يرحل عنّا/ يعود/ من/ سيرفع هذي الكوايبس عنا/ فتنشر الشمس/ في/ قوس هذا الوجود؟/ أرى فوق هذا الجدار/ شففاً من طيور/ يلوح ويخبو/ زغاريد من لعثات الصغار/ قمراً/ تحت/ ضوء القمر/ نساء.../ ويخصفن فوق سرائهن الزهور» (همان، ج ۲، ص ۱۷۵).

۶-۱-۱- پرندگان در اشعار شمس الدین

شاعر در سخن از پرندگان گویی بستانی در دیوان خویش فراهم آورده و بر شاخسار کلمات شعرش سیمرغ و هدهد؛ کبوتر و سنونو (نوعی پرستو)؛ گنجشک و بلبل و قناری می‌نشانند و بال‌های عقاب را در فضای آن می‌گشاید (همان، ج ۲، ص ۱۳۹) و حتی سروده‌ای به نام «کلاغ» به نظم می‌کشد و به این روش از شک و وسواس سخن می‌گوید (همان، ج ۱، ص ۴۱۱). او در سروده‌ای دیگر از خرافه پرستی مشرق زمین گلایه می‌کند و موهومات را به کلاگی که در سینه عوام پنهان گشته، مانند می‌گرداند و می‌گوید:

«لم يسمع الملوک صوتک البنفسجیّ/ وهو يستغيث / الشرق في عمائه يموج/
والخرافة التي تشب نارها البلهاء/ لا تزال كالغراب في صدورهم/ كأنّ طائر العقول/
قد مضى إلى الأبد/ كأنّ أمّه تنام روحها البکماء/ في العدم» (همان، ج ۲، ص ۱۴۲).

باید دانست شاعر از نام «گنجشک» نیز به عنوان واژه‌ای پربسامد در دیوان شعرش بهره جسته و حتی دو سروده بدان پرنده اختصاص داده که در یکی از آن‌ها از تفنگ بدستانی که درصدد هدف قرار دادن گنجشکی کوچک بر می‌آیند، یاد می‌کند و ترحم خواننده شعر را برمی‌انگیزد؛ اما امید را از او نمی‌ستاند. او شرایط اسفباری را که آنان برای پرنده تیر خورده به وجود آوردند، شرح می‌دهد تا توجه مخاطب را به ظلم فرادستان و باقی ماندن ندای مظلوم جلب نماید. از این رو می‌گوید:

«حين انطلقت في الصمت بنادقهم/ هلع العصفور وأسقط في يده/ فتلاشى كالخيط وألقى فوق تراب الساحة خده/ وتكفّن بالريش ومات/ قاموا فاقتموا جثته عظمًا عظمًا/ واقتسموا لحم قوائمه والبطن المبقور/ لكن لم يقدر أحد/ أن يأخذ صوت العصفور» (همان، ج ۲، ص ۲۶۴).

۲-۱-۶- درختان در اشعار شمس الدين

شمس الدين از میان درختان طبیعت، نخست درخت بادام را موضوع سخن قرار داده و با اشاره به کارسازی تبر برآن توسط جمع کنندگان هیزم، صدای قطع درخت را با آواز پرندگان که از افتادن درخت وحشت زده از شاخسار برمی خیزند، می آمیزد. پس گویی با افتادن درخت بر نهر آبی، سوی آن توجه می کند و صدای پای آب را از طبیعت بکر جنگل، به گوش خواننده می رساند و سپس از آزادگی درخت سرو یاد می کند و به توصیه فردی رنجور گوش می سپارد که او را به گریز از زندگی کراهت بار شهری که دروست فرا خوانده، می گوید:

«... خلفهم يسير عامل يكاد يمّحي من التعب/ سمعته يقول: يا صبي دع خبائث المدينة/ ولذ إلى الجبال حيث كنت صافيًا وعاريًا/ وكنت تأكل الثمار حينما تجوع من غصونها القريبة/ و تشرب المياها من قرارة الينبوع/ وتنشق الهواء مثل نسر الجو من ذؤابة السماء / وكيف قيّدوك بالحياة وهي سرّك الجميل/ كيف اسدلوا يديك فب المدن/ وكانتا كالسرو حرّتين» (همان، ج ۲، ص ۱۰۴).

۳-۱-۶- رنگ ها در اشعار شمس الدين

شمس الدين در کاربرد رنگ ها از احساس لطیف انسانی خویش بهره مند شده و آدمی را در جزیره ای سرشار از درخشش طلا و تابش لاجوردی زمرد و جذابیت سپیدی مروارید و الماس؛ اما بدون همدم و یار، تهی از سود و بهره می نامد و می گوید:

«وما الذي تنفعه الجواهر الصفراء والزرقاء والبيضاء/ في جزيرة/ وليس فيها مؤنسًا/ سوى الغراب؟» (همان، ج ۲، ص ۵۱۵).

او سپس رنگ آبی و سبز و سپید و حتی سیاه را از جای جای طبیعت گرد آورده و به روشی زیبا به هم می آمیزد؛ اما دلتنگی اش را در دل آن ها به ودیعه می نهد و می گوید:

«هذا العصفور الأزرق / فوق الغصن الأخضر / في الجهة البيضاء من الشجرة / لا يُعجبني / هذي الامواج الدافئة السوداء لبحر البطييق / تترامى فوق رمالٍ تحرسها الأدغال / تمرح فيها خمس صبایا حسناوات / منحوتات من جوهرة الليل الداجي / لا تعجبني / سرب حمامٍ يمرح في ساحة روما / لا يعجبني / ثلج الربّ الأبيض / لا يعجبني / والدانوب الأزرق / لا يعجبني» (همان، ج ۲، ص ۲۴۵).

شمس الدین پس از رنگ آمیزی شعرش، از عطر شامه نواز سیب که از دور می رسد و رنگ شادی بخش به که در قرص ماه شب چهاردهم روی می نماید، غفلت نکرده و می گوید:

«تفاحة شملت من بعيد ريحها» (همان، ج ۲، ۱۰۶)؛ «قمر أصفر من سفرجل» (همان، ج ۱، ص ۴۸۸) سپس از بابونه ی رنگارنگ که از زردی به سرخی زعفران مایل گردیده، سخن می گوید: «قمر زعفران / اصفر / اصفر / یا دم الاقحوان» (همان، ج ۱، ص ۴۸۷).

۶-۱-۴- گل ها در اشعار شمس الدین

شاعر در سروده ای با عنوان «قنادیل الأعمی» با نگاهی به شکوفه های برآمده از زیر برف، از گل خرزهره یاد می کند و می گوید:

«لا شك / بأنك تحتفلين الآن / بميلادك يا سيدتي / أزهار الثلج علی قدميك و زهر الدفلی بین یديك» (همان، ج ۲، ص ۱۴۶).

او در ذکرگل ها و ریاحین بیش از همه از گل سرخ یاد می کند و حتی در اندوه از دست رفتنش، داغدار بودن طبیعت پیرامون را ترسیم کرده و از اشک ریختن سنگ خارا در سروده ای با عنوان «البكاء علی الوردة» سخن می گوید:

«الوردة ماتت عند طلوع الفجر / بكت الظلمات / والنجمة جئت / والقمر الأصفر

ناح/و لشدة ما حزن الشجر التفاح/ وبكى البلب/ عميت عيناه/ وبكى معه الحجر القاسي» (همان، ج ۲، ص ۲۵۲).

گویا گل سرخ از نظر شمس الدین استعدادی افزون بر گل های رنگارنگ طبیعت دارد و سوای رویدن، مانند آدمی زاده از نافهمی و فهم برخوردار است که شاعر در سروده ای می گوید:

«وقليل من غيم أبيض/ يصعد كالنعجة فوق رواينا/ نيسان يعود كعادته / فوق أتانٍ في البرية/ يقضم أعشاباً ورياحين/ و يغني للحرية/ لكنّ الورد الأحمر/ يسأل أحياناً/ عن سبب الورد الأحمر/ والنهر/ يحدث في صورته في القهر» (همان، ج ۲، ص ۱۵۰).

۵-۱-۶- حیوانات در اشعار شمس الدین

شعر شمس الدین پر از تصاویری است که حیوانات بدان معنا می بخشند و شاعر در بیان منظور خود و ترسیم فضای شعر از چرنده و درنده بهره می جوید و احیانا از آن ها وسیله ای می سازد تا راز مگوی خویش را بیان دارد. از همین رو برخی از حیوانات در اشعار شمس الدین نمادهایی هستند که در پس خود حقیقتی زنده را پنهان کرده اند.

این شعر از طبقات گوناگون حیوانات نام برده و با آن که از نرم تنانی مانند کرم و حشراتی مانند ملخ، مگس، پشه، عنکبوت یاد کرده؛ اما تعامل او با پروانه چنان است که سروده ای را با عنوان «الفراشة» به نظم کشیده و با آن در وفات مادر مرثیه سرایی می کند و می گوید: «وبعد ما ألقى آخر حفنة/ فوق التراب من التراب/ ولم يعد في القبر غير جمالها العاري/ رأيت فراشة/ في الضوء تخفق/ فاتبع جناحها بين القبور/ وعدت نحو البيت/ كي أجد السرير/ سريرها الملكي/ مرتجفاً / وتغمره الدموع/ وأن فراشة/ حطت هناك على السرير/ كنقطة بيضاء في الحلك العظيم» (همان، ج ۲، ص ۴۲۳).

شاعر در سروده هایی دیگر از خرگوش و آهو و سنجاب، شتر و گاو و گوسفند و

بز نام می برد؛ اما با یادآوری گوساله سامری تصویری از گمراهان عصر حاضر ارائه نموده و با ترسیم افق های تیره زندگی در هجویه ای تلخ از دنیای دون شکایت می کند و می گوید: «الشوك يغطي جوف المعصرة الغبراء / الحية نامت تحت الباب / وغراب يلبس قبة بيضاء و يمشي فوق الثلج وحيداً / الإنسان هنا مسخ الإنسان / يعبد عاجلاً ذهبياً يطعمه من دمه ليل نهار / الإنسان الوحش اللص المحتال القدر الذئب الأبله والمخبول / الطبل الأجوف والسعدان / يحمل في يمينه بنفسجة / ويسراه البوم الأبرش / ويسافر يرقص يسكر في الزوبعة الهوجاء / ويضيع على أرض جرفتها الريح السوداء / الإنسان هنا محمول في نقالة موت عرجاء / يسحبها في الليل البارد كلب ... كلبان / وغراب أعور يحرسها / ويقود الموكب قواد أعمى / ولدته في زاوية الخمارة ذات مساء / أم زانية شمطاء» (همان، ج ۲، ص ۲۵۴).

شمس الدین در سروده ای دیگر با عنوان «تبدل الأيام» از میمون و روباه و جغد بهره جسته تا به دگرگونی ارزش ها راه برد و از تغییر ماهیت ها یاد کند و در مقام عقابی که سر پرواز دارد، سبب پرشش نکردنش را باز گوید:

«تبدل الأيام يبكي فوق أسطحنا الحمام / لا حب يمكث في الخزائن لا كلام / تبدل الأيام والاحوال والأسماء حتى يشبه القرد الغزال / والثعلب المحتال يربط ما يشاء من الأمور لكي يفك البوم أربطة المحال / يا نسر حمل آنذاك فراخك الزغب الطوال / وارحل ولا تنبس بقافية ولا تلق السؤال» (همان، ج ۲، ص ۲۵۳).

ناخشنودی شمس الدین از شرایطی که بر زندگی روزمره آدمی حاکم است تا آن جا پیش می رود که او در سروده ای با عنوان «في الغابة» انسان معاصر را مانند بدویان دانسته و فضای زندگی اش را بسان جنگل می شمرد و درباره قانون حاکم بر آن می گوید:

«في الغابة / كان رئيس قبيلتنا / يأمرنا / أن نقتل / حتى لا نُقتل / وكثيراً ما كنا / نقتل قاتلنا لنعيش» (همان، ج ۲، ص ۴۵۹).

سپس شاعر از وقفه ای حکمت آمیز در روند زندگی بدوی انسان معاصر یاد

می کند؛ اما طبیعت جنگل با آن وقفه حکمت آمیز باز نیایستاده و شاعر با نظری دوباره بر روند زندگی جنگلیان می گوید:

«في الغابة/ كانت تعبر أسراب الطير/ وتعثّش فيها/ أسراب أخرى/ وأنا أنظر أصغي للمشهد:/ كلب ينبح كلبًا/ ثور ينطح ثورًا، ينطح ثورًا/ حتّى آخر ثيران الساحة/ ذئب يفترس الحملان/ نسران على الجيفة يقتتلان/ وغراب يضحك في عبّ السروة/ مسرورًا» (همان، ج ۲، ص ۴۶۰).

او سپس با بیان حالت مردمی که در چنین جنگلی زندگی می کنند، از انتظاری نامیمون یاد می کند و از رهایی ای باد آورده و یا پلید سخن می گوید:

«... في الغابة/ منّا حينًا من دهر/ لم يك شيئًا مذکورًا/ وأفقنا ذات صباح:/ كانت شمس وقعت في المستنقع/ وطيور الحبّ الزاهية الألوان/ ماتت بالأنفلونزا/ وعظام تراكم/ في مقبرة أرضية/ لا يمحوها غير الطوفان/ كان الناس سکاری/ ينتظرون خلاصًا/ يأتي/ من جهة في الريح/ أو الشيطان/ ضحك السعدان/ وتدقّق فوق الصورة في رأسی/ مُلّ غامض» (همان، ج ۲، ص ۴۶۱).

شمس الدین در سروده ای دیگر با عنوان «بنات آوی تأخذ المدينة» از فضای جنگل فاصله می گیرد و به ترسیم فضای رعب انگیز شهری می پردازد که ترس و وحشت از جانوران وحشی بر شهروندانش سایه افکنده است. شاعر برای توصیف شرایط غیرمعمول شهر، از فردی غریبه سخن می گوید که از خیابان های شهر می گذرد و ناظر پریشان احوالی مردم می گردد و فصل ها را پشت سر می نهد و عاقبت به راز شهر پی می برد:

«مضى الخريف حاملاً غرابه/ وخیمت على السنونوات رغبة السفر/ وها تدور فی الغصون شهقة مكتومة من البكاء/ من رأى الغریب في الشتاء عابراً بنعله الكبير/ من مضيق نفسه إلى البلاد... / مضى الزمان/ وارتخت أجفان غابة النخيل/ فی مداخل المدينة/ تناسل الدخان فی الهواء و السعال فی حناجر النساء / ومال عابر على أخیه وهو يقطع الطريق خائفاً/ وقال له:/ بنات آوی تأخذ المدينة» (همان، ج ۲، ص ۴۱).

شاعر در شعری دیگر با فاصله گرفتن از فضای رعب انگیز چنان شهری به آتشی اشاره می کند که مانند گربه و سگ در تعقیب اوست. پس با تصور پناه یافتن به منزل راه می برد؛ اما امنیت از دست رفته اجتماعی خانه را هم ناامن نشان می دهد تا جایی که شاعر برای رهایی از آن شرایط دشوار آرزوی مرگ نموده و از همین رو می گوید:

«تستوقفني أحياناً/ وأنا أسرع في البرد القارس/ نار تألفني/ تتمسح بي كالقطة
أو تتبعني كالكلب إلى سكني/ وأنا أتلافها/ وأخبئ وجهي بين يديّ / وأومئ
للدار: أجبريني/ تستوقفني أحياناً/ وأنا أجلس في بيتي/ أصوات لا أعرفها/ تأتي من
زاوية/ لم تكشف للضوء حواشيها/ أسأل نفسي:/ هل لحجارة هذا البيت فم/ يخترن
الأصوات ويحييها؟/ هل لنوافذ هذا المنزل ذاكرة/ تذكر أرواح محبيها؟/ تستوقفني
أحيانا أستلتي/ وأنا أدخل في القبر لأنساها/ أتوسّل أن تتركني وحدي/ فأنا أرغب موتي
منفرداً» (همان، ج ۱، ص ۴۴۶).

۲-۶- تحلیل کاربرد نمادهای طبیعی در شعر شمس الدین

پیشتر گفتیم که منظور از نمادها یا سمبل های طبیعی عبور از واژه ای به واژه ای دیگر است. با نگاهی به سروده ی اخیر در می یابیم که شاعر از آتشی سخن می گوید که ابتدا آن را به گربه و سگی که تعقیبش می کنند، تشبیه کرده است؛ اما در ادامه شاعر به منزل به عنوان پناهگاه و جای امن اشاره می کند تا خصوصیت اشتعال افزون را که صفت آتش طبیعت است، از آتش مورد نظرش بستاند و این واژه را مهبیای نقش نمادینش کند و با آن از آتش جنگی بی امان که سرزمینش را درنوردیده و گلوله و ترکش و انفجارش، فرستادگان شوم خود را به تعقیب شهروندان می فرستد، یاد کند.

از سوی دیگر عکس العمل آدمی در برابر آتش طبیعت، نه فرار و پناه بردن به منزل؛ بلکه اقدام به اطفاء حریق است که همین رفتار شنونده را متقاعد می سازد

تا در مورد آتش مورد نظر شاعر بیشتر بیاندیشد و معنای جنگ شعله ور را از آن دریابد. با توجه به این که شاعر اشعار یاد شده را در ۱۹۸۶م یعنی زمان جنگ رژیم صهیونیستی با نیروهای مقاومت لبنان و اشغال بخشی از کشور توسط نظامیان صهیونیست سروده است.

دقیقا با توجه به حضور نامشروع نظامیان رژیم صهیونیستی در شهر و دیار لبنان است که «شغال» در سروده دیگر شمس الدین با عنوان «بنات آوی تأخذ المدینة» کارکرد نمادین می یابد. زیرا حضور «شغال» در شهر از جنس افزایش حیوانات ولگرد شهری ترسیم نشده تا شاعر به مشکلی زیست محیطی راه برد. پس «شغال» نماد نظامیان متجاوز است که با حضور نامشروع خود باعث فرار و آوارگی و مهاجرت شهروندان لبنان شدند. شایان ذکر است که این اشعار در ۱۹۹۵م یعنی پیش از پیروزی مقاومت اسلامی لبنان بر رژیم صهیونیستی سروده شده است.

شمس الدین در سروده «فی الغابة» از شهری با مردمی ستیزه جو سخن می گوید و جنگ را نماد آن قرار می دهد. او در شهر مورد نظرش نه طبقات اجتماعی آدمیان؛ بلکه طبقات حیواناتی را می بیند که به فراخور زور مداری بر سایرین دراز دستی می کنند. پس خوی ددمنشی گروهی را به تصویر می کشد تا از هویت جنگ داخلی لبنان که بیش از یک دهه کشور را درنوردید، پرده بردارد و با ذکر از دست رفتن پرندگان خوش رنگ عشق، از قربانیان بی گناه جنگ یاد کند و با ذکر گروهی حیرت زده که بدون هیچ ترجیحی تنها درصدد رهایی خویش اند، از مردمی که نیم رمقی از انسانیت در وجودشان مانده، انتقاد نماید.

شمس الدین در سروده «تتبدل الأيام» با اعتراف به دگرگونی زمانه از حالات و نام های تغییر یافته یاد می کند و از شباهت میمون به آهو سخن می گوید. آن نه از این روست که طبیعت این دو حیوان همسان و شبیه یکدیگر است؛ بلکه از جهت کمالاتی است که برای آهو متصور است. از همین رو میمون نماد طبقه ای اجتماعی است که تهی از کمالات تحسین برانگیز درصدد انتساب خویشتن بدان هایند. در

همین راستا روباه که شهره نیرنگ است، نماد چاره‌جویی گروهی دیگر است و حتی جغد که طبیعتش با نور سازگاری ندارد و در شب در پی شکار می‌رود، نماد گروهی بی‌بصیرت است که درصدد کارگشایی بر می‌آیند.

شمس‌الدین در سروده‌ای دیگر با عنوان «العربه العرجاء أو قصيدة في هجاء العالم» و ذکر سابقه جماعتی که گوساله سامری را مکان حضرت حق «جَلْ واعلی» قرار دادند، باب سخن می‌گشاید تا از ددمنشی، سرقت، حیله‌گری، پلیدی و پلشتی، گرگ‌صفتی جماعتی یاد کند که خود را به دیانت کلیم الله ﷺ بستند. در واقع شاعر به این روش نه از گوساله طبیعی؛ بلکه از صورتی مصنوعی آن استفاده می‌کند تا غیرواقعی و بی‌اصالت بودن تباهی را نشان دهد و نیش انتقاد خود را متوجه صهیونیست‌های بی‌صفت گرداند.

با آن که شمس‌الدین در سخن از دنیای حیوانات اغلب از آن‌ها به عنوان نماد تیرگی استفاده کرده؛ اما شعرش سراسر خشونت و تهی از لطافت طبیعت بکر الهی نیست. چنان‌که در سروده «الفراشة» از پروانه نمادی می‌سازد و همراه آن در جستجوی کودکی خفته خویش با خاطرات مادر هم‌نوا می‌گردد.

شمس‌الدین در رویکرد به گل‌های طبیعت نیز لطافت و خشونت را به هم آمیخته است. برای مثال او زمانی که از گل سرخ سخن می‌گوید، باری طبیعت پیرامون را بر فقدانش می‌گریاند و زمانی با لحن توهین‌آمیز از آن یاد کرده و صفت سلبی ذی‌شعور را به گل سرخ داده و احمقش می‌نامد تا از گل سرخ نمادی بی‌آفریند و با آن از دو فرد و دو گروه انسانی سخن گوید و فقدان یکی را بر دیگران دشوار شمرد و خرد و دانایی دیگری را نزد سایرین متهم سازد.

شمس‌الدین در رویکرد به رنگ‌های طبیعت طیفی وسیع را همنشین صحنه‌های بهره‌مندی از زندگی نموده تا رنگ‌های متنوع را نماد «زندگی» سازد و سپس با شگردی شاعرانه جذابیت رنگ‌ها را از دُر و گوهر باز ستانده و تقدیم یکی از مشتقات واژه اِنس (مونس) می‌کند تا میان «رنگ‌های طبیعت»؛ «زندگی» و «انسان» تناسبی

معنادار برقرار نماید. (ر.ک همان، ج ۲، ص ۵۱۵)

شاعر در کاربرد درختان به صراحت از سرو به عنوان نماد آزادگی یاد می‌کند. (ر.ک همان، ج ۲، ص ۱۰۴) اما در وصف گنجشکی که طعمه شکار شده، بار دیگر از صراحت به رمزگویی راه می‌برد. او از تکه تکه شدن پرنده بینوا توسط شکارچیان یاد می‌کند، نه بخاطر آن که دراز دستی آنان را ترسیم نماید؛ بلکه از ناتوانی‌شان در از بین بردن صدای گنجشک سخن به میان آورد و پرنده کوچک را نماد گروهی کوچک قرار دهد که با کشتن پایان نمی‌پذیرند و دشمن توانایی از بین بردن آثارشان را ندارد.

۴-۳- جغرافیای اشعار شمس‌الدین

شمس‌الدین در ترسیم پهنه جغرافیای شعرش چهار قاره را درنوردیده و از مکان‌هایی در آمریکا؛ اروپا؛ آفریقا و آسیا یاد می‌کند. او در میان شهرهای اروپایی از گراندای اسپانیا در سروده‌ای با عنوان «البحث عن غرناطه» یاد می‌کند و در سروده‌هایی با عناوین «الغابة في نار القصيدة»؛ «فیدا/ منصور، شیخ متون الأهرام»؛ «العجر» از روزگار پرفراز و نشیب مردمان اندلس سخن می‌گوید و از مکان‌های آفریقا به شهرهای قرطاجنه و قیروان تونس در سروده‌های «الزلزال» و «باب الفتوح» راه برده و در «ذکر ما حصل للنبي احب» از شبه جزیره سیناء یاد می‌کند و ارتفاعات قاسیون را که مزار ابن عربی، شیخ عرفان اسلامی است، در سروده‌ای با عنوان «بابل» مقصد سخن قرار می‌دهد.

اما باید دانست که جای جای قاره کهن منظور نظر شاعر قرار گرفته و نام کشورها؛ شهرها و مکان‌های آسیایی بیشترین بسامد را در اشعار شمس‌الدین دارند. او نه تنها از کشور خود و شهرهای آن یاد می‌کند؛ بلکه پای از مرزهای سرزمین مادری بیرون نهاده و از شامات و شهر حلب؛ فلسطین و أریحا و الجلیل؛ اردن و شهر عمان؛ عراق و شهرهای آن؛ جزیره العرب و شهرمکه؛ شهرهای خراسان و

فاراب و نیشابور و سهرورد و قم در ایران سخن می‌گوید و حتی به هند اشاره می‌نماید. با این حال گویی میان شمس الدین و ارتفاعات سر به فلک و غارهایی که در دل خود دارند و رودهایی که از کوه‌ها سوی دشت‌ها راه می‌یابند و به خلیج فارس می‌ریزند، رمز و رازی است. بسامد واژه آب در اشعارش چنان است که شاعر سروده‌های «صورة السماء فی المیاه»؛ «نهدالماء» و «قصيدة المیاه» را با توجه ویژه‌اش به آب به نظم کشیده است. اشعار وی بسا نام دجله و فرات؛ خلیج و حراء را در خود دارد. شاعر حتی در سروده‌ای با عنوان «مرثیة للبحر المیت» بر دریای مرده سوگ سروده می‌نگارد. در برخی از اشعار شمس الدین نیز می‌توان به داستان «کهف» راه برد.

۶-۳-۱- لبنان در اشعار شمس الدین

واژه «وطن» یکی از واژگان پربسامد در اشعار شمس الدین است. او در بسیاری از سروده‌های خود از وطن یاد کرده و از رنج‌ها و مصیبتی که برآن رفته، سخن می‌راند و در سروده‌ای با عنوان «أنثی الرماد» از ناملایماتی که بر اثر جنگ داخلی بر میهن سایه افکنده و فضای زندگی را جهنمی ساخته، یاد می‌کند و درباره عزیزان جان باخته سخن می‌گوید. وی در «جمله واحدة» به فضای ناامن لبنان و شکارچیان انسان در کشور اشاره می‌کند و شکار ایشان را مانند عقابی می‌شمرد که استخوان‌هایش درهم کوفته شده و در تپه‌های لبنان پراکنده گشته؛ اما مانند مرغان حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام زندگی می‌یابد:

«...موتك شاهقًا كالنسر حين/ يدق في صخر الجبال ضلوعه ليعيش منتشرًا/ علی الأکمات فی لبنان منتشیًا بریش جناحه/ المنشور فی الظلمات کل قلامة نجم وکل/ دم تفجر من منابع هذه الأرض القديمة» (همان، ج ۲، ص ۲۰۷).

او در «الزلزال» فرازهایی از رنج‌نامه میهنش را فراهم آورده و در فراز نخست آن لبریز از عشق به وطن بسان پژواک صدایی در وزش تندباد آن را خوانده و می‌گوید: «أبتاه، اذن، وطني وطني وطني وطني وطني/ وطني وطني وطني وطني/ وطني/ وطني/ وطني»

في الريح صدى / (وطني):/ يتردد مثل صراخ في الأبدية أو مثل عويل في أقبية/
الجلادين» (همان، ج ١، ص ١٠٥).

سپس از جنگی یاد می کند که بسان دردی وطن را رنجور ساخته و دیگران را بر
نسخه درمان واداشته و خوش باوری برخی از شهروندان لبنانی را برمی انگیزد. از
این رو می گوید:

«سبقتني الحرب إليك لتعلن وقت هبوطي فيك / يسود الآن هدوؤك تحت النبض/
وإذ يتمزق صدر الأرض و تبقى مبتسمًا / تتسرب من كفي كما يتسرب رمل يجذبه
الموج/ من الشيطان فأين أفر؟ ولا يلجئني حجر في الأرض ولا سارية أو علم؟/ أين
أورايك من الأعداء ومن نظرات الأهل ومن عطف/ للغرباء تجاوز حدّ القتل، تأهّب:/
سيخاطبك الوسطاء تخاطبك الدول الكبرى/ ويخاطبك الأعداء وأنت همست (همو
أهلي)...» (همان، ج ١، ص ١٠٧).

شاعر در ادامه به رزم شعری علیه دشمنان وطن روی کرده و می گوید:

«سبقتنب الحرب إليك، سألبس خوذة جندب، أو أذهب/ مكشوف الرأس
ومكشوف الكتفين كجندبي الأغوار/ أحاربهم وأموت فهل ترفض موت الشعراء و
موت مغنيك؟ / إذن/ سأقاتل حتى ترضى/ فأشهد:/ مقتول فيك/ مقتول في الأزهار/
ومقتول في شفة الأمطار/ ومقتول في الجوع/ ومقتول في عطش الينبوع/ ومقتول في
الشعر/ ومقتول في الأحلام/ وأشهد:/ سأناديك فتسمعني/ وأوزع فوق جبال الأرض
دمي، كالطير، فتجمعني/ أغريب أنت؟/ لماذا تسكت أحيانًا؟ وأثر مثل العصفور/
وأنت هواء يختزن الأصوات/ ثقيل هذا الصمت وعابقة نظراتك بالأسرار/ كينبوع أو
شجرة/ وأراني حين أناديك أغمغم أسراري» (همان، ج ١، ص ١٠٨).

شمس الدین در سروده ای دیگر با عنوان «ورشة القتلة» از برنامه از پیش تعیین
شده آدم کش های جنگ لبنان یاد کرده و می گوید:

«اقول وداعًا بلادي/ وداعًا قيودي الصغيرة/ لم يعد للمغني فم/ ولا طعم للعاشقين/
والذي يفصل الشمس عن طفلها/ ورشة القاتلين/ هنا كل موت بمقداره:/ ١/٢ كوب

من الدال/ في ١/٢ كوب من الميم/ في ١/٢ نصف السماء/ هكذا/ ينتهي/ آخر / الأنبياء» (همان، ج ۱، ص ۲۱۲).

او در «زیارة إلى موقع الغراب» از جنگنده های دشمن که آسمان وطن را درنوردیدند و بر سر مردم آتش باریدند، یاد کرده و می گوید: «إنها الحرب، ماحيلتي؟/ رجال أشداء/ يمتلكون السماء وما تحتها/ والبيوت التي نقتنيها/ وهم يملكون غرائزنا وهوانا/ وحليب الصغار/ ولعثة الطفلة الحاملة/ وأعطاهم الله/ أسرار هذي الخليفة/ وملّكهم قوة النار» (همان، ج ۲، ص ۴۳۴).

شمس الدین در «قبر للأرض» ابتدا از تعداد غیر قابل شمارش قربانیان جنگ لبنان یاد کرده و بسان پرنده ای که ناظر خرابه های بازمانده از نبردی بی امان است، به ترسیم سیمای ویرانی و چیرگی مرگ پرداخته و به خبری شگفت که از سمت جنوب لبنان می آید، اشاره می کند و می گوید:

«... يقول آخر الرواة/ في كتابه المحزون/ دعوا السبایا تنسم الجنوب/ إن لها نبأ عجيبيًا» (همان، ج ۲، ص ۱۸۵-۱۸۷).

باید دانست مکان ها و شهرهایی که حوادثی را پشت سر نهاده اند، در اشعار شاعران معاصر کاربردی نمادین دارند. با نگاهی به شعر شاعران پیشگام در عصر حاضر می توان نام شهرها و مکان هایی را یافت که ناقدان ادبیات هریک را نمادی دانسته اند. چنان که شهر نیشابور به سبب آن که دستخوش تاراج ستمگران قرار گرفت نماد شکست مردان مقتدر روزگار است (ضاوی، ۱۳۸۴ ش، ص ۲۹).

محمدعلی شمس الدین نیز نام مکان و شهرهای متعددی را مانند دُرر منثور در اشعارش آورده و از بیروت و بعلبک؛ صیدا و قانا؛ بیت یاحون و جنوب؛ حرمون و جبل الشیخ سخن گفته است. هرچند نمودار پراکندگی آن ها از محور مستقیم سر بر می تابد؛ اما نام برخی از مکان ها پربسامد بوده و شاعر با کاربرد پدیده تکرار بدان ها وظیفه نمادین سپرده، در همین راستا سروده هایی است که شمس الدین در آن ها واژه «جنوب» را به کار گرفته که دلالت بر جنوب لبنان دارد، شماره شان

از ۱۰ فزونتر است.

۲-۳-۶- جنوب نماد پایداری وطن در اشعار شمس الدین

باید دانست که شاعر در سروده‌های زیادی به مرگ پرداخته و آن واژه از جمله واژگان پر بسامد اشعار اوست؛ اما به نظر می‌رسد، وی بیش از مرگ در جستجوی زندگی است. از همین رو با تأکید بر خواست زندگی، زمانی که بوی جنگ به مشامش می‌رسد، به ستایش مبارزان راست قامتی می‌پردازد که در رویارویی با دشمن از مرگ ابایی ندارند. چنان که در «الغیوم التي فی الضواحي» در همین باره سخن می‌گوید و در «ذوبان جبل خفیف من القهر» از مرگ و نیستی که بر کشور سایه افکنده، سربرتاخته و به «جنوب» که دژ مستحکم زندگی است، راه می‌یابد و می‌گوید:

«جبل الملح ذاب/ نقطتان من النهر/ ذوبتا/ کلّ هذا الركام الخفیف من القهر/
حتى غدا كالیباب/ ثم هبتّ ریح قويّه/ ریح النبیین/ و الأولیاء القدامی/ والید
الآدمیة/ و قد حرّكتها ید الله/ کی تصنع المعجزات/ فی جنوب الحیاة/ فی الجنوب
الذی / جعل الصخر/ لؤلؤة من دم و تراب/ فاسجدوا ها هنا/ واخلعوا النعل/ قبل
الدخول إلى أرض أرنون/ صلّوا/ فقد حان وقت الصلاة/ ركعتین من الدم/ فی عشق
هذا الجمیل/ الذی تبعته الرعاة/ إلى سفح أرنون/ حتی إذا وجدوا/ قمرًا شاحبًا فی
العذاب/ أغمدوا لحمهم فی سكاكینه/ وأقاموا/ إلى مطلع الفجر/ ينتظرون الذئاب»
(همان، ج ۲، ص ۴۷۳-۴۷۴).

شک ندارد که شمس الدین با علم به موقعیت استراتژیک جنوب در پایداری و با آگاهی از استقامت مردمی که نوک تیز حملات رژیم صهیونیستی متوجه ایشان است، از جنوب به عنوان نماد پایداری یاد کرده و اهمیت آن خطه را چنان دریافته که گویا آن جا برای وقوع معجزه مقاومت (زرشکن عابد، ۱۴۰۰ ش، ص ۲۱۲) به ابتهال می‌نشیند و در سروده‌ای با عنوان «قمر الجنوب» پرتو نوری را که از آن بر ظلمت سرزمین جنگ زده لبنان می‌تابد، ترسیم می‌کند و در سروده‌ای دیگر با

عنوان «الرعد» غرش رعدآسایی که از ناحیه جنوب به گوش می‌رسد و برقی که از آن سو می‌جهد تا تیرگی‌های اشغالگری لبنان را بزداید، توصیف کرده و با اشاره به شادمانی مکرر ناشی از آن می‌گوید:

«أخيراً/ ها قد فرحنا بالرعد يأتي من الجنوب/ فرحنا بهذا البريد الآتي من غامض علم الله/ في جلجلة السماء/ فرحنا بهذا البركان الأبيض/ من مناديل أمهاتنا/ وطباشير المدارس/ فرحنا بغيمتين تقرران سنّ الندم/ فوق جبل عامل/ فرحنا بالبرق يضيئ حواشي البحر/ ويكشط عن سرّ الأفق الجميل/ لحم ققط الليل السوداء...» (همان، ج ۱، ص ۳۷۴).

۷- جمعیت اشعار شمس الدین

شمس الدین اشخاصی را در اشعار خود گرد آورده که می‌توان آنان را در چند گروه سامان داد. گروه نخست ادیبان، متفکران و شاعرانی هستند که او از آنان یاد می‌کند. آنان به دو دسته عرب و غیرعرب تقسیم می‌گردند. شاعران عرب که نام‌شان در اشعار شمس الدین آمده عبارتند از شاعران دوره جاهلی مانند عروة بن الورد و أعشى ميمون و تأبط شرا؛ شاعر مخضرم مانند زهير بن ابی سلمی؛ شاعران و متفکران ادوار اسلامی مانند فرزدق، دیک الجن، متنبی، ابوالعلاء المعری و عبدالرحمن ابن خلدون جامعه شناس مسلمان. دسته دوم از جمله ادیبان و شاعران و مفاخر غیرعرب عبارتند از: زریاب، خیام، ابن سینا، جلال الدین رومی، حافظ شیرازی، سعدی شیرازی. گروه دوم شخصیت‌های تاریخی‌اند و شاعر به فراخور موضوع سروده از شخصیت‌های مثبت و منفی در تاریخ یاد می‌کند که عبارتند از: یهودا، ابولهب، خالد بن ولید، یزید، مروان، طارق بن زیاد، عبدالرحمن داخل، حجاج، هارون الرشید، هولاکو، تیمور لنگ. او هم‌چنین از خوارج، طایفه زنگیان و مغول و بنی اسرائیل نام می‌برد.

گروه سوم شخصیت‌های اسطوره‌ای‌اند و شمس الدین سندباد، شهرزاد، قیس

و لیلایا، الزرقاء، بلقیس را در این گروه قرار می‌دهد. گروه چهارم اولیاء الهی اند که شاعر در این گروه از مریم عذراء، رابعه عدویه، یوحنا قدیس و حلاج یاد می‌کند. گروه پنجم پیامبرانند و شمس الدین از آدم ابوالبشر، ابراهیم خلیل الرحمن، نوح نبی، یوسف صدیق، صالح، موسی کلیم الله، عیسی روح الله و حضرت ختمی مرتبت ﷺ نام می‌برد.

گروه ششم صاحبان کرامت و پیشوایان شیعیانند که شاعر در این گروه از آمنه بنت وهب، خدیجه کبری علیها السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام، زینب کبری علیها السلام، قمر بنی هاشم علیه السلام، قاسم بن الحسن علیه السلام و صاحب زمان علیه السلام سخن می‌گوید. البته شمس الدین در اشعار خود از فرشته وحی و میکائیل نیز نام برده است.

باید دانست از جمع نام‌های ذکر شده شهرزاد و سندباد از اسطوره‌ها، حلاج از میان اولیاء، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عیسی مسیح علیه السلام از انبیاء و فاطمه الزهراء علیها السلام، حسین بن علی علیه السلام از صاحبان کرامت و پیشوایان شیعه بیشترین فراخوانی را در اشعار شمس الدین داشته و بسا سروده‌هایی با نام‌شان به نظم کشیده شده است.

۷-۱- حلسین علیه السلام نماد رویارویی و عزتمندی در اشعار شمس الدین شمس الدین در بیان آگاهی خویش از حافظه تاریخی تشیع و حوادث سال ۶۱ق در «غراب دجله» از حسین علیه السلام یاد می‌کند و با ذکر نام سایر اشخاص تاریخی، از زخم‌هایی که بر پیکر مطهر حضرتش در نبرد کربلاء برجای ماند، رمزی اسطوری می‌سازد. او در سروده‌ای دیگر با عنوان «الخناجر تحت العباءات» که در رثای یکی از سادات نجف اشرف است، از سرزمین نینوا که سرزمین «طف» نیز نامیده شده، یاد می‌کند و به بدعهدی مردم آن دیار که در قتل بزرگ سادات و پیشوای شیعیان خنجر مکر و حیل نهان کردند، اشاره می‌کند.

شاعر در «قصیده المیاه» آب را اسطوره‌ای ساخته و به چشمه ناب اشک

حسین علیه السلام اشاره می کند و آن را سرمنشأ آب فرات و دجله می شمرد. سپس از ناملایماتی که مردم بدان گرفتار گشته و وضعی که دامنگیرشان شده، یاد می کند و در ادامه با توصیه به جانفشانی، از آب و اشک و خون مثلثی فراهم می آورد که بشارت بر هلاکت طاغوت است. از همین رو می گوید:

«والماء/ أجمل ما يكون/ إذا تدفَّق في العراق/ فإنه من أصله يأتي/ و من دمع الحسين جری الفرات/ وفاض دجلة/ واستوى الثقلان/ يا أهلي هناك تماسكوا/ وتمسكوا بالماء/ واعتصموا بسارية/ ستؤويكم إذا سقط العذاب/ ومطاردین كأنكم أضغاث أحلام/ تفيض قبوركم عن حدِّ موتاكم/ وأيديكم عن الأصفاد/ يتَّسع البكاء لكلِّ أرجاء الخليفة إثمًا/ ضعف الرجاء/ وضاق ما اتسعت به الأكوان/ من غضب/ ومن عجب/ فلا جلدكم يفنى/ ولا صلواتكم تجدي/ لكي يتزحزح الطاغوت عن دمكم...» (همان، ج ۲، ص ۵۰۶).

شاعر در «حمامة علی حسان» با اشاره به باوری درباره جریان نوحه و زاری بر مظلومیت سید الشهداء علیه السلام، آن را به نمایندگی از شیعه پیش از آفرینش مرگ و زندگی در دنیا معمول دانسته و می گوید:

«حمامة علی حسان/ واقفة علی مداخل الزمان/ تصیح قبل بدء البین/ مظلوم یا حسین / حمامة الفجیعة/ تنوح قبل بدء الموت والحياء في الطبيعة/ تنوح باسم الشيعة» (همان، ج ۱، ص ۲۹۹).

شمس الدین سرانجام در «شکوی قدیمة إلى الحسين» دست به دامان سید الشهداء علیه السلام شده و از کشتار، آوارگی، هدف قرار گرفتن، تعقیب شدن، بدعهدی و خیانت دوستان که در کشورش جریان دارد، شکایت به درگاه پرمهر حضرتش برده و با استفاده از رمز کبیر (قناع) در نظم معاصر، فاجعه عاشوراء را بازخوانی کرده و می گوید:

«أنحني للرصاص/ أنحني للذي جاء من جهة آمنة/ وأرفع كفي إلى القلب: هذا أنا یا بلادي/ و هذا أنا/ حينما قتلوني/ تركوني ثلاثاً على الرمل دون غطاء/ كان لا ينبض في القلب إلا العصافير/ كانت تغادرني باتجاه الحقول/ وتنفض فوق الصبایا جوانحها فيقوم

القتيل / أنحني للقتيل / أقول له: سيدي / هل رأيت الذي أطلق النار في القلب / هل كان في ساحة القتل من شاهد أو دليل؟ / سيدي: هل رآك العسس؟ / وهل جاءك الموت من جهة آمنة؟ / وهل خازنك الأصدقاء؟ / سيدي لا تدعني وحيداً هنا، دون ماء / وكان حسين يغادرني ضاحكاً / ويربط في قدميه الجداول حتى الدماء» (همان، ج ۱، ص ۱۸۳)

۷-۲- مهدی ﷺ نماد امید در اشعار شمس‌الدین

باید دانست خردورزی شیعی با اندیشه ناب امیدواری قوام یافته و شعر شیعی ضمن بیان دشواری‌ها و فاجعه‌هایی که مردم از سر گذرانده و یا می‌گذرانند، با دمیدن روح امید از نوحه سرایی و مرثیه فاصله می‌گیرد و به حماسه نزدیکتر می‌گردد. شمس‌الدین نیز با استفاده از «باور موعود» پیوند محکمی میان مفاهیم عاشورایی و تفکر مهدوی برقرار می‌سازد و در سروده‌ای با عنوان «المهدی» از اسطوره عباس ع یاد می‌کند و با اشاره به طیف مردمی که پس از عاشورا به امیدی در انتظار نشستند، از آخرین امید یاد کرده و می‌گوید:

«كُنَّا نَنْتَظِرُ المَهْدِيَّ طَوِيلًا / حتى جاء / لكنَّ الأسماء / خدعتنا في بعض معانيها / قال الناس: / المهدى هو العباس / ونظرنا: / كان العباس / كنبِّي رسمته الصورة / جذابًا كالاستورة / ... / لكنَّ الشعراء / (وكانوا أول من آمن بالأعجوبة) / وجدوا في منتصف الصحراء / أمرًا ما ملتبسًا بين النار / وبين الماء / بين المعجزة الكبرى / والاكذوبة / فتواروا خلف مدامعهم / وانتظروا / أن يخرج من سرداب آخر / مهدِيَّ آخر» (همان، ج ۱، ص ۵۱۹).

نتیجه‌گیری

کاربرد نماد در شعر معاصر عربی افزون بر آشنایی شاعران با مکاتب ادبی غرب، در نتیجه تمایل آنان بر چند معنایی شعرشان و ناشی از درخواست درنگ بر معنا و مفهوم شعر است. شاعران معاصر از نسل پیشگامان تا متأخران در پی اصرار بر استفاده از نمادها، دانشی مشتمل بر میراث دینی، صوفی، تاریخی، فولکلور و ادبی

فراهم آورده اند تا بتوانند از نمادهای آن‌ها به ضرورت سخن بهره مند شوند. از این رو اغلب شاعران معاصر عربی در کاربرد بسیاری از نمادها وجه مشترک می‌یابند و در دایره‌ای از نمادهای پنجگانه که در فرهنگ ملل مختلف وجود دارد، سیاحت می‌نمایند. محمدعلی شمس‌الدین نیز بسا در کاربرد نمادها در همین راستا گام برداشته و نمادهای مورد نظرش را از دایره نمادهای شاعران معاصر برگزیده است. او برخوردار از فرهیختگی بایسته، از نمادهای ذیل بهره مند شده است:

۱- نمادهای طبیعی

۲- نمادهای تاریخی اعم از شخصیت‌ها و اسطوره‌ها

۳- نمادهای مکانی (جغرافیایی)

از آن‌جا که شمس‌الدین مضامین شعرش را از بستر ستیزه‌جویی راست‌گرایان افراطی و تجاوزات رژیم صهیونیستی به کشورش اخذ کرده، به عنوان شاعر پایداری نقطه‌پرگار نظم خویش را بر سرزمینش نهاده و از لبنان نمادی ساخته تا رنجنامه مردمی را که گرفتار جنگی خانمان سوز گشتند، باز گوید. پس با تکرار واژگان وطن؛ گلوله، خون و اشک بدان‌ها نقشی نمادین بخشیده و مصیبت‌های جنگ را به نظم کشیده است.

شاعر ضمن بیان حوادث ناگوار، جنوب را نماد پایداری سرزمینش قرار داده و از این راه وارد محدوده‌ای شده که قاعده باور شیعی در لبنان شمرده می‌شود. پس از حسین علیه السلام به عنوان نماد رویارویی و عزمندی و مهدی علیه السلام به عنوان نماد امید در نظم اشعار پایداری بهره می‌جوید.

شمس‌الدین در بهره‌مندی از نمادهای یاد شده که در تفکر شیعی تفاسیری ژرف می‌یابند، دایره تنگ نمادهای مشترک را درنور دیده و با اعتماد به درنگ مخاطب بر تفسیر نمادهای شیعی از بکارگیری آن نمادها به تقویت ایده پایداری در پرتو تفکر شیعه راه برده است. از همین رو اشعار شمس‌الدین با توجه به کاربرد نمادهای مشترک از فرهیختگی سزاوار برخوردار بوده و به لحاظ کاربرد نمادهای شیعی دارای باوری ممتاز است.

كتابنامة

- ١- أحمد، محمد فتوح (١٩٨٤م)، الرمز والرمزية في الشعر المعاصر، سوم، القاهرة: دار المعارف.
- ٢- برغل، محمد سعد (١٩٩٦م)، اللغة الشعر العربيّ المعاصر من خلال أغاني مهيار الدمشقي، اول، تونس.
- ٣- حمدان، أمية (١٩٨١م)، الرمزية والرومانتيكية في الشعر اللبناني، عراق- وزارة الثقافة والإعلام: دار الرشيد للنشر.
- ٤- حمود، محمد (١٩٩٦م)، الحداثة في الشعر العربي المعاصر- بيانها ومظاهرها، اول، بيروت: الشركة العالمية للكتاب.
- ٥- زرشكن عابد، ليلا (١٤٠٠)، «نظرة الى فكرة المقاومة في شعر الشاعرين اللبناني والإيراني (محمّد علي شمس الدين وعلي معلم الدامغاني)»، الدراسات الأدبيّة، دانشگاه لبنان، دوره ٥١، شماره ١٠٢، ص ١٩٢-٢٢٤.
- ٦- زيتون، علي مهدي (١٩٩٦م)، لغة محمد علي شمس الدين الشعرية، اول، بيروت: حركة الريف الثقافي.
- ٧- شمس الدين، محمد علي (٢٠٠٩م)، الأعمال الشعرية، ج ١ و ٢، بيروت: مؤسسة للنشر والتوزيع.
- ٨- شواليه، ژان، آلن گربران (١٣٨٨ش)، فرهنگ نمادها، ترجمه: سودابه فضايلي، تهران: جيحون.
- ٩- ضاوي، أحمد عرفات (١٣٨٤ش)، كاركرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه: سيدحسين سيدي، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ١٠- عرب، عباس (١٣٨٣ش)، أدونيس در عرصه شعر و نقد عرب، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ١١- عبود شراد، شلتاغ (١٩٨٧م)، أثر القرآن في الشعر العربي الحديث، اول، دمشق: دار المعرفه- مطبعة الصباح.

۱۲- فضل، صلاح (۱۹۹۸م)، نظریة البنائیه فی النقد الأدبی، اول، القاهرة: دار الشروق.

۱۳- قبادی، حسینعلی (۱۳۸۶ش)، آیین آینه، سیر تحول نمادپردازی در فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی، اول، تهران: نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس.

۱۴- جابز، گرتروود (۱۳۷۰)، سمبل‌ها، ترجمه: بقاپور، بی‌جا.

۱۵- یوشیج، نیما (۱۳۶۸)، درباره شعر و شاعری، به کوشش سیروس طاهباز، تهران: دفترهای زمانه.

لغت نامه

دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۵ش)، فرهنگ متوسط دهخدا، اول، تهران: دانشگاه تهران.

پایان نامه

زارع برمی، مرتضی (۱۳۸۹ش)، تحلیل عناصر مقاومت در اشعار «سمیح القاسم»، «سید حسن حسینی» و «قیصر امین پور»، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.